

غزل اصلی برنامه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

(۱) هم رَنگِ جَمَاعَتِ شو، تا لَذَّتِ جانِ بینی
در کویِ خَراباتِ آ، تا دُردگشانِ بینی

(۲) دَر گَشِ قَدَحِ سودا، هِلِ تا بِشَوی رُسوا
بَر بندِ دو چَشَمِ سَر، تا چَشَمِ نَہانِ بینی

(۳) بُگشایِ دو دستِ خود، گَر مَیلِ کِنارِ سَتَت
بِشکنِ بُتِ خاکی را تا رویِ بُتانِ بینی

(۴) از بَہرِ عَجوزی را تا چنَد گَشی کابین؟
وَز بَہرِ سہ نانِ تا کی شمشیر و سِنانِ بینی؟

(۵) نَکِ ساقیِ بی جوری، در مَجَلِسِ او دوری
در دورِ دَر آ، بِنشین، تا کی دَوَرانِ بینی؟

(۶) این جاست ربا نیکو، جانی ده و صد بستان

گرگی و سگی کم کن، تا مهرِ شبان بینی

(۷) شب یار همی گردد، خَشْخاش مَخور امشب

بربند دَهان از خور، تا طَعْمِ دَهان بینی

(۸) گویی که فلانی را بُرید ز من دشمن

رو ترکِ فلانی گو، تا بیست فلان بینی

(۹) اندیشه مکنِ اِلّا، از خالقِ اندیشه

اندیشه جانان به، کاندیشه نان بینی

(۱۰) با وسعتِ اَرْضُ اللّهِ بر حبسِ چه چَفْسیدی؟

زاندیشه گِره کم زن، تا شرحِ جنان بینی

(۱۱) خامش کن ازین گفتن، تا گفتِ بَری باری

از جان و جهان بگذر، تا جان و جهان بینی

غزل اصلی برنامه - بیت اول

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

هم رَنگِ جَمَاعَتِ شو، تا لَذَّتِ جانِ بینی
در کویِ خَراباتِ آ، تا دُرْدِ گِشایِ بینی

غزل اصلی برنامه - بیت دوم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

دَر گَشِ قَدَحِ سودا، هِلِ تا بِشَوی رُسوا
بَر بندِ دو چَشمِ سَر، تا چَشمِ نَهانِ بینی

غزل اصلی برنامه - بیت دهم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

با وُسْعَتِ اَرْضِ اللّهِ بر حَبَسِ چه چَفْسیدی؟
ز اندیشه گِرِه گَمِ زن، تا شرحِ جِنانِ بینی

غزل اصلی برنامه - بیت پانزدهم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

خامش کُن از این گُفتن، تا گُفتِ بَری باری
از جان و جهان بگذر، تا جان و جهان بینی

غزل اصلی برنامه – بیت دوم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

دَرکش قَدَحِ سودا، هِلِ تا بِشوی رُسوا
بَرَبند دو چَشَمِ سر، تا چَشَمِ نَهان بینی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۴۵

عُمَر هم چون جوی نُوئو می رسد
مُسْتَمَرّی می نُماید در جَسَد

غزل اصلی برنامه – بیت نهم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

اندیشه مَکْنِ اِلّا، از خَالِقِ اندیشه
اندیشه جانانِ به، کَاندیشه نان بینی

غزل اصلی برنامه – بیت سوم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

بُگْشای دو دستِ خود، گر مِلِ کِنارِ سَت
بِشَکْن بُتِ خاکی را تا روی بُتان بینی

غزل اصلی برنامه - بیت چهارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

از بهر عَجوزی را تا چند گشی کابین؟
وَزْ بهر سه نان تا کی شمشیر و سِنان بینی؟

حافظ، بیت نهم، غزل شماره ۳۷

مَجو دُرستی عَهْد از جهانِ سُستِ نهاد
که این عَجوزِ عروسِ هزار دامادست

خیام، رباعی شماره ۴۵

گفتم: به عروسِ دَهرِ کابینِ تو چیست؟
گفتا دلِ خرمِ تو کابینِ من است

خیام، رباعی شماره ۴۵

می خوردن و شاد بودن آیینِ من است
فارغ بودن ز کُفر و دین، دینِ من است
گفتم: به عروسِ دَهرِ کابینِ تو چیست؟
گفتا دلِ خرمِ تو کابینِ من است

حافظ، بیت پنجم، غزل شماره ۱۱۲

خُوش عروسی است جهان از رَه صورت
لیکن هر که پیوست بدو، عُمَرِ خودش کاوین داد

حافظ، بیت پنجم، غزل شماره ۱۱۲

گنج زر گر نبُود گنج قناعت باقی است
آن که آن داد به شاهان، به گدایان این داد
خوش عروسی است جهان، از رَه صورت لیکن
هر که پیوست بدو، عُمَرِ خودش کاوین داد
بعد از این دستِ من و دامنِ سَر و لَبِ جُوی
خاصّه اکنون که صَبَا، مژده فروردین داد

غزل جانبی _ بیت یازدهم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۳

گفت: مرا عشقِ کهن، کز بر ما نقل مکن
گفتم آری نکنم، ساکن و باشنده شدم

غزل اصلی برنامه - بیت پنجم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

نک ساقی بی جُوری، در مجلسِ او دُوری
در دُور درآ، بنشین، تا کی دَوَران بینی

غزل جانبی - بیت یازدهم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۳

گفت: مرا عشقِ کهن، کز بر ما نقل مکن
گفتم آری نکنم، ساکن و باشنده شدم

غزل اصلی برنامه - بیت پنجم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

نک ساقی بی جُوری، در مجلسِ او دُوری
در دُور درآ، بنشین، تا کی دَوَران بینی

غزل اصلی برنامه - بیت ششم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

این جاست ربا نیکو، جانی ده و صد بستان
گرگی و سگی کم کن، تا مهرِ شبان بینی

غزل اصلی برنامه - بیت هفتم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

شب یار همی گردد، خشخاش مخور امشب
بَرَبند دهان از خُور، تا طعمِ دهان بینی

غزل اصلی برنامه - بیت هشتم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

گویی که فلانی را، بُرید ز من دشمن
رو ترکِ فلانی گو تا بیستِ فلان بینی

غزل اصلی برنامه - بیت نهم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

اندیشه مکن الاّ، از خالقِ اندیشه
اندیشه جانان به، کاندیشه نان بینی

غزل اصلی برنامه - بیت دهم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

با وُسعتِ اَرْضِ اَللّٰه، بر حَبسِ چه چَفْسیدی؟
ز اندیشه گِره کَم زَن، تا شَرَحِ جِنان بینی

غزل اصلی برنامه – بیت یازدهم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷۷

خامش کن از این گفتن، تا گفت بَری باری
از جان و جهان بگذر، تا جان و جهان بینی